

حوزه‌های سخت مثلاً به قدرت نظامی یا حضور ما در کرانه‌های مدیترانه اشاره می‌کنند.

یکی از محورهای دیگر قوی شدن احزاب هستند. احزاب با پیوندی که میان مردم و حاکمیت ایجاد می‌کنند، می‌توانند موجب تقویت توان ملی شوند و جامعه را قدرت ببخشند. احزاب می‌توانند آگاهی جامعه را رشد داده و به برطرف کردن ایرادهای تصمیم‌سازان در حاکمیت کمک کنند. اما آیا احزاب ما واقعا این گونه عمل می‌کنند؟ متأسفانه برخی احزاب در برخی مقاطع علیه مصالح عمل کردند. تضعیف مذهب در روزنامه‌های برخی احزاب که اشاره کردم، یکی از عوامل تضعیف وحدت بود که من آن را یکی از خطاهای فاحش احزاب سیاسی می‌دانم. با امروز، ما از طریق دموکراسی، مجلس و قوه مجریه را شکل می‌دهیم، اما تعجب می‌کنم از برخی از آقایان که هم می‌خواهند در حاکمیت باشند و هم یک پایرون از خارج کشور داشته باشند. آیا این رویکرد عاقلانه است؟ کدام نظام سیاسی اجازه می‌دهد که کسانی هم از منافع داشتن یک پا در خارج از کشور بهره‌مند بشوند و هم یک پا در داخل کشور داشته باشند و از ساختار سیاسی داخل کشور بهره‌مند بشوند؟

■ چه عملکرد سیاسی یا رسانه‌ای را دلیل بر این می‌دانید که جناحی یا حزبی نگاه به خارج داشته است؟

در مجلس ششم ۱۲۶ نفر بیانیه‌ای را صادر کردند. ببینید در آن بیانیه چه شرایطی از کشور ترسیم کردند. نوشتند شرایط ما این گونه است که امریکایی‌ها می‌خواهند ایران را دچار ترس کنند تا تسلیم شود. این بیانیه وقتی صادر شد که بوش جرات حمله به ایران را نداشت، اما به دو کشور همجوار یعنی عراق و افغانستان حمله می‌کند تا ایران دچار ترس شده و خود را با سیاست‌های امریکا وفق دهد. آیا شرایط در داخل کشور، به اندازه‌ای بد و دشوار بود که در این بیانیه ادعا شده بود؟ بباید این بیانیه را مرور کنیم تا ببینیم در دورانی که آقای خاتمی رئیس جمهوری است و این آقایان هم مجلس را در اختیار دارند، شرایط را چگونه ترسیم می‌کنند و دل مردم را خالی می‌کنند که در این بیانیه آمده است «شاید در تاریخ پر فراز و نشیب ایران هیچ زمانی را به حساسیت امروز نتوان یافت. تنها با تسامح می‌توان وضعیت ایران را در زمان اشغال در جنگ جهانی دوم یا

پیش از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ با وضع کونی مقایسه کرد.» ببینید دشمن تاش می‌دند دل مردم را خالی کند تا مردم خودشان تسلیم بشوند، زیرا حمله به ایران هزینه بسیار کلانی خواهد داشت و نمی‌تواند از عهده ملت ایران بریاید، برای همین یک جنگ روانی علیه حیران سیاسی به راه می‌اندازد. اما ببینید یک جریان سیاسی در داخل (همسو با این جنگ روانی) شرایط آن ایام را با جنگ جهانی دوم که کشور اشغال شده است، مقایسه می‌کند. آیا این بیانیه غیر از این است که بلندگوی تبلیغاتی دشمن شده؟ این اوج سیاه‌نمایی و خلاف واقع بود. چرا باید یک گروه سیاسی در داخل کشور، بگوید وضعیت ما آنقدر خراب است که قبل از آن که آنان ما را از نقشه جهان محو کنند، خودمان تسلیم شویم؟ بعد هم این بیانیه ادامه می‌دهد: «اما شاید دوره کنونی از این لحاظ بی مانند باشد که شکاف‌های سیاسی و اجتماعی با تهدیدات خارجی و برنامه‌های آشکار ایالات متحده امریکا به عنوان قدرتی که در برابر خود مانعی نمی‌بیند.....» یعنی امریکا می‌تواند هر کاری دلش بخواد برای تغییر نقشه ژئوپلیتیک منطقه انجام بدهد و نظام ناچار به واکنش در برابر این برنامه است. بنابراین کنش و واکنشی که این بیانیه توصیه می‌کند، تسلیم است. به همین خاطر در پایان بیانیه، می‌گویند که «اگر جام زهری باید نوشیده شود، قبل از آن که کیان نظام و مهم تر از آن استقلال و تمامیت ارضی کشور در مخاطره قرار بگیرد، باید نوشیده شود.» این فراز یعنی امریکا می‌تواند تمامیت ارضی ما را از بین ببرد، پس باید تسلیم شویم. فکر کنیم که این آقایان تهدید امریکا را جدی می‌دیدند، آیا باز هم باید این طوری حرف بزنند؟ یا اینکه باید می‌گفتند که ملت ایران! دشمن بی خود می‌کند که تمامیت ارضی را مورد تعرض قرار دهد، شما همان ملتی هستید که ۸ سال جنگیدید و... سؤال من است: آیا چنین رویکردی متعلق به حزبی است که خود را متعلق به ایران می‌داند؟ به نظر من این بسیار زیادخواهی است که بگویید در انتخابات باید آدم‌هایی که مثل این بیانیه فکر می‌کنند تأیید صلاحیت شوند و به مجلس بروند تا پس از آن حرف‌های امریکایی‌ها را در داخل کشور بشنویم و پشت جبهه مردم ایران را تضعیف کنیم. در کدام نقطه از جهان چنین چیزی را می‌پذیرند؟

■ من می‌پذیرم که بخش‌هایی از این بیانیه تند و سیاه است، اما نکته اینجاست... مگر سایر بیانیه‌های شان غیر از این است؟ بیانیه اخیر (درباره اعتراضات آبان ماه را ببینید) آقای کراباسچی گفت که این بیانیه مانند بیانیه منافقین است. بیانیه‌ای که درباره مسائل آبان‌ماه داده‌اند، عیناً بیانیه منافقین است. در این صورت چه انتظاری دارید؟ کار خوبی است که از حق اعتراض مردم حمایت کنیم، اما در کنار این مطالبه، تحرکاتی مانند حمله به برخی نقاط استراتژیک نظامی یا مراکز تهیه آذوقه جامعه یا مراکز امنیتی مانند مرکز سونچینگ ارتباطات در کشور اتفاق افتاد. حملاتی از این دست به چنین مکان‌هایی که امثال ما هم نمی‌دانیم که چه هستند و کجا هستند، طبیعی است؟ این اطلاعات چگونه در اختیار عده‌ای قرار گرفته است که به

اعدام، عملی غیرانسانی است. سؤال این است: چرا ما باید چیزی را بگوییم که غربی‌ها می‌گویند وبراین اساس مدعی شویم که اعدام در اسلام غیر انسانی است و ما باید خودمان را با فرهنگ غرب تطبیق بدهیم؟ با بحث‌های دیگر مبنی بر اینکه اسلام نباید در حوزه حکومت و اداره جامعه وارد شود، در حالی که اساساً مزیت ما این است که براساس فرهنگ خودمان، جامعه را اداره کنیم و اگر این مزیت را کنار بگذاریم، به دنباله‌روی مدل‌های موجود در جهان تبدیل می‌شویم. دنباله‌رو بودن هیچ جایگاهی در جهان ندارد. علت عمده جایگاه امروز ما در جهان، اتفاقاً این است که در کنار مدل‌های موجود، مدل جدیدی عرضه کردیم و به همین دلیل برای صاحبان قدرت غیرقابل تحمل است و اگر خودمان را ذیل آنان تعریف می‌کردیم، اساساً در آن حل و هضم می‌شدیم. کسانی که امروز در داخل کشور با این حرف که اسلام نباید در صحنه سیاست باشد، این محور را تضعیف می‌کنند، توجه ندارند که یکی از دلایل اتحاد جامعه ما توانست همه اقشار را با هم پیوند بزند. پیش از آن امریکایی‌ها و انگلیسی‌ها می‌تصور می‌کردند نتوانسته‌اند اختلاف را در همه اقشار جامعه گسترش دهند و از نظر آنان آشتی اقشار ملت دیگر ناممکن بود. واقعاً همه اختلاف ریشه‌ای ایجاد کرده و خیال شان راحت بود که هرگز در ملت ایران قدرت ملی شکل نخواهد گرفت که بتواند برای آنان تهدیدی به وجود بیاورد. ■ بنابراین ما اینجا شاهد شکل‌گیری یک دوقطبی هستیم، یعنی کسانی که قائل به فرهنگ سکولار غرب هستند، مذهب را نادیده می‌گیرند و آنان که معتقدند باید به مذهب توجه کنیم، به ایرانیت ما توجهی ندارند.

در بعضی موارد این امر را قبول دارم، با این توضیح که کسانی که قائل به مذهب هستند، قطعاً «حب الوطن من الایمان» را از یاد نمی‌برند، اما آنان که تحت تأثیر دشمنان هستند، حساب‌شان جدا است. من جریان مظفر بقایی را سازمانی صهیونیستی می‌دانم و حتی آیت را هم سناتور از آن می‌دانم، زیرا آیت تا سال ۴۴ قطعاً عضو این تشکیلات بود، یعنی بعد از دریافت این نکته که مظفر بقایی در کودتا نقش داشت، باز هم به عضویت خود ادامه داد. من جریان دامن زنده به اختلاف میان دین و ملیت را عامل یگانه می‌بینم. اصلاً این اختلاف از پایان خاندان قاجاری یعنی از زمان حضور بیگانه در ایران آغاز شد و تا پیش از این ما اختلافی میان مذهب و ملیت نداشتیم و این دو تا در کنار هم جامعه ایران را به پیش می‌بردند. تعارض میان این دو زمانی به وجود آمد که برخی اختلاف میان دین و ملیت را عامل یگانه کتابخانه‌ها را آتش زده و کتاب‌ها را سوزانده است، اسلامی که علی (ع) می‌گوید «اگر یک خط به من بیاموزی، تا آخر عمر مطیعت خواهم بود و خودم را مدیون تو خواهم دانست.» چنین اسلامی، آیا کتابخانه آتش می‌زند؟

■ نقد شما به ماجرای کتاب سوزی آقای تبریزیان را دیدم که قابل ستایش هم نبود. می‌خواهم به زمینه‌های دیگر قوی شدن ببر داریم. برای ما جالب توجه است که شما به حوزه‌های نرم قوی شدن توجه می‌کنید، در حالی که بسیاری دیگر صرفاً به

■ نخستین چیزی که ما باید نسبت به آن تجدید نظر کنیم، نگاه به ملیت و هویت ملی است. هویت ملی عامل تأثیر گذار در اتحاد جامعه است. پس از انقلاب اسلامی ما مقابل تصویری از ملیت که انگلیسی‌ها و بیگانگان مروج آن بودند، موضع گرفتیم. اما ما کار دیگری هم کردیم و آن این بود که به طور کلی ملی گرایی را به حاشیه‌رانندیم، در حالی که به نظر من کار غلطی است. اسلام اعتقاد به وطن را پایه‌ای از ایمان می‌داند. امام‌ادراین زمینه اشتباه رفتیم. بعضی از جریانات مشکوک هم به این مسائل دامن زدند. اما امروز در حال اصلاح این رویکرد هستیم به این معنی که برای علاقه‌مندان به ایران و سرنوشت ایران، هویت و اعتبار قائل باشیم

■ رهبر معظم انقلاب در دوره‌ای تأکید کردند که فارسی باید زبان علمی جهان بشود. امروز زبان فارسی در حال تبدیل شدن به زبان سیاسی جهان است. این نکته بسیار مهمی است که نشان می‌دهد مادر کجا ایستاده‌ایم. بنابراین طبیعتاً ایران، متناسب با شرایطی که دارد، باید خود را قدرتمند سازد و قدرتمند ساختن در جبهه داخلی، مصاف با بیرون را سهل و آسان خواهد کرد

■ اصلاً قائل نیستم که قدرت نظامی نقطه قوت اصلی ما محسوب می‌شود. قدرت نظامی ابزار ماست اما اصل پایه‌های قدرت ما را قدرت نظامی تشکیل نمی‌دهد. آنچه موجب شد ملت ایران در انقلاب اسلامی پیروز شود، آنچه موجب شد حتی در صحنه‌های رویارویی ما با امریکایی‌ها، آنان به تأمل واداشته شوند، قدرت نرم ماست، نه قدرت سخت. ما البته من اصلاً قدرت سخت را نادیده نمی‌گیرم و معتقدم باید به عنوان یک ابزار حیاتی به آن توجه کنیم، اما نقطه قوت ما، قدرت نرم ماست

این گفت‌وگو را تصویری هم ببینید



هم ایران ، هم اسلام

گفت و گو با عباس سلیمی نمین پژوهشگر تاریخ معاصر

برنامه: «کیو آر اس‌کدر» را می‌توانید از اپلیکیشن‌های مختلف دانلود کنید.

پور در صداسویما مانظره داشتیم. در آن برنامه آقای جلالی پور انتقاد کرد که چرا صداسویما باید کاری بکند که برخی از اعضای اصلاح‌طلب (که آن موقع به آنان پپ می‌گفتند) در صداسویما راه نداشته باشند. مجری پاسخ داد ما که از آقای شمس الواعظین دعوت کردیم، اما ایشان نیامد. آقای جلالی پور گفت آقای شمس الواعظین نه، چون ایشان صداسویما را تحریم کرده است. پرسیدم چرا؟ گفتند چون برنامه هویت را یش کردند و ما هرگز آشتی نمی‌کنیم. گفتم آقای جلالی پور! آقای شمس الواعظین معتقد است

با امریکایی‌هایی که این همه در تاریخ علیه ما جنایت کرده‌اند، باید گفت‌وگو و تعامل کنیم، حالا فرض کنیم صداسویما اشتباهی کرده است، اما اینجا که عرصه تعامل است و باید مهربانی پیشه کنیم، می‌گویید قهر؟ منظور از بیان این خاطره این است که من و شما اختلاف فکری داریم، شما نسخه‌ای برای سرنوشت ملت ایران می‌پیچید و من نسخه دیگری، چرا باید با هم دعا داشته باشیم؟ ما نسخه‌های خود را به ملت ایران ارائه می‌دهیم و او انتخاب می‌کند.

■ می‌پذیرم که ریشه برخی از تندروی‌ها به جناح چپ در مجالس دوم و سوم بازمی‌گردد، اما در عین حال باید پذیرفت که در سال‌های اخیر از این سوهم برخی بدشان نمی‌آید که با تکیه بر همان شیوه‌ها، همان بلا را سراصلاح طلبان بیاورند.

بله حتماً همین طور است، اما نظام اصلاح‌طلبان را پذیرفت. همین جبهه پایداری، بعد از ۸۸ قائل به این بودند که اکنون

بهترین فرصت است تا کل اصلاح‌طلبان را از نظام

■ مسأله‌ای که شما درباره رزند؟ مطرح کردید، به نظر من یک مسأله تاریخی است و ناظر بر ناتوانی در بازی سیاسی و مهم‌تر از آن ناتوانی در سازش سیاسی در داخل است. به عبارت دیگر، از وقتی که مادر ایران سیاست مدرن را تجربه کردیم، یعنی از مجلس اول مشروطه تا امروز، بازیگران سیاست داخلی نتوانسته‌اند به اشتراک نظر دست یابند و درباره این اشتراکات با هم حرف بزنند. به همین دلیل به گونه‌ای با هم رقابت کرده‌اند که گویی باید خصم بیرونی رقابت می‌کنند.

به باور من عده‌ای این خصومت را تزریق کرده‌اند.

■ آنچه که می‌تواند بازی سیاسی را مشخص و به عنوان یک داور شیوه بازی سیاسی را تنظیم کند، اجرای بی طرفانه، عادلانه و غیر شخصی قانون در کشور است.

برخلاف شما، معتقدم عده‌ای آگاهانه و هوشمندانه این خصومت را تزریق کردند. در داخل دشمنی کاذب ساختند تا دشمن واقعی به حاشیه برود. یادم هست که با آقای جلالی

جارو و بیرون کنیم. آیا ما پذیرفتیم؟ آیا رهبری پذیرفت؟ در بالاترین سطح، رهبری گفتند نه، این عاقلانه نیست که ما یک تفکر را در ایران حذف کنیم، نشدنی است. نمی‌توان یک طیف را جارو کرد. گفتند نه عاقلانه است و نه شدنی است. این لطف نظام بود، اما آیا آقایان تصحیح کردند؟ حتی بعد از مسائلی که برای کشور به وجود آوردند، یک جریان تندرو در اصولگرایان گفت حالا موقعیت خوبی است، اما نظام گفت نه. زیرا فکر را باید با فکر جواب دهیم، یعنی یک تعامل فکری داشته باشیم. زیرا فکر تقابل ندارد، بلکه توأم با تعامل است که البته به این معنی نیست که موضع خود را رها کنم، اما تعامل می‌کنم. اما (اصلاح طلبان این کار را) نکردند. بیانیه اخیر جریانی که مدعی است نظام نمی‌گذارد رقابت ایجاد شود مدعی است که رقابت حتماً در زمانی است که ما در صحنه باشیم، شما اگر می‌خواهید در صحنه باشید، باید به اصولی پایبند باشید. در بیانیه خودشان نوشته‌اند: «ناهنجاری‌های اجتماعی، تشدید تحریم‌ها و تهدید مستمر خارجی امور کشور را تقریباً به حال تعلیق درآورده است» آیا واقعا امور کشور تقریباً متوقف شده است؟ ما نه فقط ماهواره به فضا می‌فرستید، بلکه پیشرفت‌هایمان در برخی صنایع غیرقابل تصور است. اما وقتی بدون دیدن این موقعیت‌ها، مدعی می‌شوید که «کشور در حالت تعلیق قرار گرفته است» این خالی کردن دل مردم را خالی در ارکان نظام قرار بگیریم که دل مردم را خالی کنیم؟ خالی کردن دل مردم کار دشمن است. شما کار دشمن را انجام می‌دهید، چطور می‌خواهید خود را طرفدار مصالح ملی عنوان کنید؟ شما از مجلس ششم تا امروز مدام می‌گویید ملت ایران در حال سقوط است، در حالی که می‌بینیم ملت ایران در حال پیشرفت است.

■ آیا شما چنین پیشرفت فکری را در جریان اصولگرما می‌بینید؟ چون به نظر می‌رسد که عموم روش‌های جریان اصولگرما هم توأم با رشد فکری یا نوآوری سیاسی یا نوآوری فکری نبوده است.

تا حدی این نظر را قبول دارم. اتفاقاً یکی از محورهای ضروری برای قوی شدن، پژوهش است. ما باید به پژوهش بویژه در علوم انسانی توجه علمی تا اتحاد جامعه حول تفکر و دستاوردهای علمی شکل بگیرد، پژوهش در زمینه تاریخ، علوم انسانی و حتی فیزیک و شیمی. ما امروز شاهد توجه لازم

به پژوهش نیستیم. قطعاً باید سرمایه‌گذاری در زمینه پژوهش زیاد شود تا حاصل پژوهش را سوی دست اندرکاران سیاسی و احزاب صرف شده و به آنان رشد بدهد، زیرا بدون سرمایه‌گذاری در عرصه پژوهش چگونه می‌توان رشد که شایسته و بایسته ملت ایران است را شکل داد؟ درغیاب پژوهش رشد نکن می‌شود.

■ در بحث قوی شدن، بیشتر به حوزه‌ها و مصادیق نرم اشاره می‌کنید.

اصلاً قائل نیستم که قدرت نظامی نقطه قوت اصلی ما محسوب می‌شود. قدرت نظامی ابزار ماست و اصل پایه‌های قدرت ما را قدرت نظامی تشکیل نمی‌دهد. آنچه موجب شد ملت ایران در انقلاب اسلامی پیروز شود، آنچه موجب شد حتی در صحنه‌های رویارویی ما با امریکایی‌ها، آنان به تأمل واداشته شوند، قدرت نرم ماست، نه قدرت سخت ما. البته من اصلاً قدرت سخت را نادیده نمی‌گیرم و معتقدم باید به عنوان یک ابزار حیاتی به آن توجه کنیم، اما نقطه قوت ما، قدرت نرم ماست. ببینید قبل از انقلاب اسلامی بسیاری از گفتند بدون قدرت سخت در برابر

امریکا و استبداد، هیچ کاری نمی‌توان کرد اما انقلاب اسلامی نشان داد که قدرت نرم می‌تواند بر قدرت سخت برتری پیدا کند. امروز هم همین گونه است. آنچه موجب شد امریکایی‌ها کاملاً فلج بشوند، حضور چندین میلیون در تشییع ویکر شهید سلیمانی است. این قدرت است که آنان را در هم ریخته و به جاش کشیده و آنان را به این جمع‌بندی می‌رساند که با این انسجام و این اتحاد، قدرت سخت شان، نه تنها کارایی ندارد، بلکه اتحاد را بیشتر می‌کند. در انقلاب اسلامی امریکایی‌ها، ژنرال هایزر را فرستادند و او در چندین جلسه، همه جوانب کودتا را بررسی کرد و نوشت من دیگر همه احتمالات کوچک را با فرماندهان نظامی هماهنگ کرده‌ام، اما آنچه این نقشه را بهم می‌ریزد، قدرت نرم است. آنچه شاه را بیرون می‌کند هم قدرت نرم است. وقتی که شاه بر فراز تهران می‌رود یا تماشای راهپیمایی عظیم مردم، قدرت نرم ملت را مشخصه می‌کند، درهم می‌ریزد و ناچار به فرار می‌شود.

بنابراین آنچه شاه را فراری داد، حمله نظامی به کاخ شاه نبود. اتفاقاً تأثیر گذاری قدرت نرم در کسانی که به قدرت سخت اتکا دارند، بسیار سریع است. یعنی کسی که براساس قدرت سخت برنامه‌ریزی می‌کند در مواجهه با قدرت نرم با مجهولاتی مواجه می‌شود که این مجهولات او را سردرگم می‌کند، زیرا قدرت نرم در محاسبات صاحبان قدرت سخت نمی‌آید و اصلاً نمی‌توانند آن را درک کنند. به همین دلیل است که می‌گوید فرض که کودتا کردیم، این ملت با ما چه خواهد کرد؟ آیا مطیع خواهد شد؟ ما چقدر از اینها را باید بکشیم تا مطیع بشوند؟ ضمن اینکه نمی‌توان با قدرت نرم از طریق قدرت سخت مقابله کرد و این همان چیزی است که در جریان انقلاب اسلامی دیدیم. بنابراین امروز ما باید بر اشتراکاتی که می‌تواند قدرت نرم را افزایش دهد، تکیه کنیم. به این معنی که باید به احزاب بگوییم کارکرد خودتان

را داشته باشید تا در این صورت قدرت ملی شکل بگیرد. با احزاب و دیگران باید در ارتباط با اتحاد ملت، ارتقای بینش ملت، آگاهی‌های ملت و دادن امید به آنان بکوشند. اما این جریاناتی که امید را در دل مردم می‌شکنند، می‌توانند مدعی شوند که تعلق به این ملت داریم؟ قطعاً تعلق ندارند. چه بخواهیم چه نخواهیم، ما فرمولی (از اداره جامعه و کشور) را عرضه کرده‌ایم که براساس همین فرمول به یک قدرت تبدیل شدیم. امروز

هم قدرت ما در جهان منشأ تحول و تغییر است. اگر به دوران سلطه برگردیم، برخلاف آنچه گفته می‌شود، اگر تسلیم شویم، چیزی برایمان باقی نخواهند گذاشت و اگر جام زهر بنوشیم و باز اگر بر ما مسلط بشوند، ریشه ایرانیت را خواهند زد. تأکید کنم که به باور من، اگر غرب بار دیگر بر ایران مسلط شود، هیچ چیزی باقی نخواهد گذاشت تا این ملت دیگر بار جوانه بزند و این مسأله فقط متوقف به این نخواهد بود که نظام سیاسی را عوض کند یا مانند کودتای ۲۸ مرداد برخی از نخب‌گانش را از دل تیغ بگذراند، بلکه فراتر از اینها، اساساً توانمندی و قابلیت ملت را نابود خواهد کرد. همه داشته‌هایش را نابود خواهد کرد تا این ملت نتواند دوباره رشد کرده و به مدلی برای سایر کشورها تبدیل شود. این واقعیتی است که باید بفهمیم؛ فهم این مسأله دشوار نیست که امروز نباید برای دشمن فرصت ایجاد کنیم. هر سلیقه و هر تعلق خاطری که داریم، اگر ذره‌ای برای این ملت و این سمرزمین از آتش قانلییم، باید در مسیر تقویت این کشور پیش برویم. بسیاری از کسانی که به بهانه دفاع از ملت، دل ملت را خالی می‌کنند، تعلقی به ملت ندارند. یک پایشان آن طرف است. فکر می‌کنند اگر امریکایی‌ها حاکم شوند، آنان را خواهند پذیرفت، درحالی که این طور نیست، آنان را مصرف می‌کنند و بعد به کناری خواهند انداخت. بنابراین یکی از زمینه‌ها و راه‌های قدرتمند کردن ایران، این است که واقعیت‌ها را مردم بگویم. یکی از مشکلاتی که امروز در کشور پدید آمده، این است که برخی پیشرفت‌ها و دستاوردهای کشور را مایه غرور نمی‌دانند، درحالی که اینها واقعیت‌های کشور است، اما به گونه‌ای عمل می‌کنند که چون جمهوری اسلامی این کارها را می‌کند، بنابراین نه تنها نباید درباره آنها صحبت کنیم، بلکه باید مسخره هم بکنیم که «مگر می‌شود و آیا ما می‌توانیم؟»

■ در ماجرای حمله به عین الاسد، بسیاری سعی کردند با القای این امر که امریکایی‌ها از پیش زمان حمله را می‌دانستند، مسأله را ساده جلوه دهند، در حالی که این حمله به یک پایگاه امریکایی، بعد از جنگ جهانی دوم سابقه نداشته است. حتی اگر یک گلوله کلاشکف هم به این پایگاه شلیک شده باشد و ایران گفته باشد که من این گلوله را شلیک کرده‌ام و مسئولیت آن را پذیرفته باشد، برای شکستن میهنه امریکا کافی است، چه رسد به اینکه ۱۵ موشک به این پایگاه امریکایی شلیک شده باشد.

گشته از این، در فناوری نانو و دیگر رشته‌های علمی کارهای بزرگی انجام می‌دهیم، اما چون به نام جمهوری اسلامی است، باید آن را تحقیر کنید و بیوشانید؟ چرا نباید افتخار کنید؟ مگر جمهوری اسلامی متعلق به این ملت نیست؟! مگر پدیده‌ای است که حتماً باید حذف کنید؟ تاریخ را که می‌خوانیم، متأسف می‌شویم که چگونه غرب ملت ایران را تحقیر می‌کرد. اما امروز این نظام سیاسی توانسته در یک مدت کوتاه یک تحول بزرگی ایجاد کند، چرا به این تحول بزرگ مباحات نمی‌کنید؟ اگر ملی‌گرا هستید، رهبر این نظام سیاسی در اوج ملی‌گرایی است و نمی‌توانید هیچ جریان سیاسی را در ملی‌گرا بودن با ایشان مقایسه کنید. در تعلق به ایران هم به همین ترتیب: با اگر به توسعه سیاسی اعتقاد دارید، در این مدت واقعاً توسعه سیاسی‌ای کسب کردیم که در تاریخ کم نظیر است. ضمن اینکه در همه این احوال، خودمان مسائل خودمان را حل می‌کنیم. امروز در ایران کسی در جایگاه ریاست جمهوری است که من او را نمی‌پسندم، اما مجبوروم او را تحمل کنم و ظرف وجودی خود را بسط بدهم. این نظام سیاسی توانسته این کار را بکند که از این طرف هم مثلاً شما وجود احمدی‌نژاد را برای بشریت قاجعه می‌دانستید، اما مجبور بودید او را تحمل کنید، چون رای مردم او را انتخاب کرده بودند. این توسعه سیاسی در ایرانی رقم خورده است که به هیچ وجه در مسائل داخلی خودش نقش نداشته است، آیا این قابل تقدیر و قابل توجه نیست؟ پیشرفت‌ها در سایر زمینه‌ها هم درحالی صورت گرفته است که فشارها بر این کشور در اوج خود بوده است. امروز استعدادهای بزرگ و جوانی در کشور شناسایی و پرورش داده می‌شوند و این ناشی از توسعه‌ای است که در آموزش ایجاد شده است.

امروز دانشگاه‌ها به دورترین نقاط کشور رفته است. درحالی که در رژیم شاه، برخی می‌خواستند در قزوین دانشگاه بسازند، هویدا در مجلس مسخره می‌کرد و نهضت کسی که خواهان ساخت دانشگاه در قزوین بود را عزل می‌کنند! البته امروز ضعف‌ها و کاستی‌هایی داریم، اما آیا واقعاً برای کسانی که ادعای تعلق خاطر به این کشور دارند، چون جمهوری اسلامی که مورد علاقه‌شان نیست، اما نباید به ایرانیت خودشان هم توجه و افتخار کنند؟ این نظام برای ایرانیت و سرفرازی ایران تلاش می‌کند. اما متأسفانه به گونه‌ای برخورد می‌کنند که اینها دستاوردهای دشمن است و به‌ور این، این رویکرد زمینه ساز رشد جامعه نخواهد بود.